

مفعول مطلق یا مفعول به؟

سجاد قربانی - طلبه پایه ششم حوزه علمیه خاتم‌الاصیاء (عج)

درآمد: نوشتار ذیل از سوی معاونت پژوهش حوزه علمیه خاتم‌الاصیاء (عج) به نشریه ارسال گردیده است. در اقدامی ابتکاری بر روی تابلوی پژوهشی این حوزه، طلاب محترم، نکات دقیق علمی را که حاصل مطالعه و تأمل‌شان است، نصب می‌کنند تا دیگر طلاب و احیاناً اساتید به بحث درباره آن نکات بپردازند. یکی از این نکات را که در سال تحصیلی 88-89 نصب شده بود همراه با حاشیه یکی از اساتید با هم می‌خوانیم. موضوع این نکته، نحوی است. اما جذابیت آن به همراهی با مباحث فلسفی و منطقی است. این یک اصل مهم است که نباید آن را فراموش نمود که مباحث فلسفی نباید ما را از درک عرفی زبانی دور سازند. در این نوشتار، تلاش استادانه جهت حفظ این اصل و نیز تلاش استادانه تری جهت حفظ توأمان اصول فلسفی و نحوی را مشاهده می‌کنیم. در شماره‌های آتی نیز اقداماتی مشابه از این سنخ از سایر حوزه‌ها نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

یکی از موارد مورد اختلاف علماء نحو، ترکیب جملاتی همچون: «والله انبتکم من الارض نباتاً»؛ «خَلَقَ اللهُ السَّمَوَاتِ»؛ «أنشأت کتاباً»؛ «علمتُ خیراً»؛ «آمنوا و عملوا الصالحات» و ... می‌باشد. اختلاف در این است که آیا «کم» السَّمَوَاتِ، کتاباً، خیراً، الصالحات» در این مثالها، مفعول به است یا مفعول مطلق؟

تحریر محل نزاع:

گروهی از بزرگان علم نحو نظیر «عبدالقاهر جرجانی»، «زمخشری»، «ابن حاجب» و «ابن هشام» و نیز مفسرینی همچون «فخر رازی» بر این باورند که این موارد از مصادیق «مفعول مطلق» است. ذیلاً به دو مورد از عبارات نحویون اشاره می‌شود:

ابن هشام در باب ششم مغنی اللیب، «التحذیر من أمور اشتهرت بین العربین و الصواب خلافها»، مسأله هفدهم، می‌نویسد: «قولهم فی نحو: «خلق الله السموات» (عنکبوت: 44) إن السموات مفعول به؛ والصواب أنه مفعول مطلق لأن المفعول المطلق ما يقع علیه اسم المفعول بلا قید، نحو قولك: «ضربت ضرباً» و المفعول به ما لا يقع علیه ذلك الا مقيداً بقولك «به» ك «ضربت زیداً»، و انت لو قلت «السموات» مفعول كما تقول «الضرب» مفعول كان صحيحاً، و لو قلت «السموات» مفعول بها كما تقول «زید» مفعول به لم یصح. 1» سیوطی در کتاب «الاشباه و النظائر فی النحو» در بیان نظر جرجانی چنین می‌گوید:

«أورد الشيخ عبدالقاهر الجرجاني علي قولهم في مثل: «خَلَقَ اللهُ السَّمَوَاتِ» (عنکبوت: 44) إن السموات: مفعول به «أراد هو أن المفعول به عبارة عما كان موجوداً فأوجد الفاعل فيه شيئاً آخر، نحو: «ضربت زیداً»، فإن زیداً كان موجوداً و الفاعل أوجد فيه الضرب. و المفعول المطلق هو الذي لم یکن موجوداً، بل عدماً محضاً و الفاعل یوجده و یخرجه من العدم و «السموات» في هذا التركيب انما كان عدماً محضاً فأخرجها الله تعالی من العدم الي الوجود. 2»

نحوه استدلال:

استدلال کسانی که در موارد فوق‌الذکر قائل به مفعول مطلق بودن کلمه منصوب هستند، این است که: «ان المفعول به ما كان موجوداً قبل الفعل الذي عمل فيه ثم وقع الفاعل به فعلاً كضربت زیداً؛ فزیداً كان موجوداً قبل الضرب و انت فعلت به الضرب»، در حالی که در مفعول مطلق وضع فرق می‌کند بطوری که: «فعل الفاعل فيه هو فعل ایجاده». بنابراین، مفعول مطلق وجودی مستقل از فعل فاعل ندارد، بلکه همان فعل فاعل است، بر خلاف مفعول به که وجودی مستقل است که فعل فاعل بر آن واقع می‌شود.

ایضاح:

عبارۀ اخراي دیدگاه فوق همان بحثی است که در فلسفه از آن تعبیر به اضافه اشراقیه می‌شود. توضیح اینکه: یک بار شما به منظره‌ای که در عالم خارج است فکر می‌کنید. در اینجا ما یک «فکر» داریم و یک «منظره خارجی» که مستقل از هم‌اند و با هم نسبت اضافی خاصی دارند و گاهی صورت ذهنی همان منظره خارجی شما را لحاظ می‌کنیم که دیگر نمی‌توانیم بگوییم یک «فکر» داریم و یک «صورت ذهنی»، بلکه این دو متحدند و فکر، عین همان صورت ذهنی موجود در نزد شماست و وجودی مستقل از آن ندارد یا به عبارتی در طرفین اضافه، مضاف و مضاف‌الیه متحدند، بر خلاف نوع اول از اضافهات که اتحاد نداشتند. به این دسته از اضافهات، اضافه اشراقیه می‌گویند. مثلاً می‌گوییم همه امور قوام به الله تعالی دارند و خداوند متعال قیوم است. منظور این نیست که ما اشیایی داریم و خدایی که اشیاء به آن وابسته‌اند، به گونه‌ای که این اشیاء حالت مفعول به داشته باشند، بلکه منظور این است که این اشیاء عین قیومیت الله تعالی می‌باشند نه چیز دیگری، لذا اصلاً پای غیر در کار نیست و قیومیت، صفت ذات است نه صفت فعل. در اینجا نیز مانند «الله انبتکم»، «خلق الله السموات» اینطور نبوده که ما یک «کم» یا «سموات» داشته باشیم و بعد «انبات» و «خلق» به آنها اسناد داده شده باشند، بلکه «کم» و «سموات» و ... عین «انبات» و «خلق» می‌باشند؛ لذا در ترکیب باید آنها را «مفعول مطلق» دانست و كذلك فی نحو: «قلتُ: زیدُ عالمٌ (هذا القول)»؛ «أنشأت کتاباً» و

اشکال:

نحویون گفته‌اند: «مفعول مطلق مصدر است»، حال اگر «کم»، «السموات» و ... مفعول مطلق باشند، مستلزم آن است که امثال «کم» و

«السموات» مصدر باشند و حال آنکه چنین نیست.

جواب:

«والذي غر أكثر النحويين في هذه المسألة أنهم يمثلون المفعول المطلق بأفعال العباد وهم إنما تجري علي أيديهم انشاء الأفعال لا الذوات؛ فتوهما أن المفعول المطلق لا يكون الا حدثاً و لو مثلوا بأفعال الله تعالي لظهر لهم أنها لا تختص بذلك، لأن الله تعالي موجد للأفعال و الذوات جميعاً لا موجد لهما في الحقيقة سواه سبحانه و تعالي و ممن قال بهذا الذي ذكرته الجرجاني و ابن الحاجب في اماليه.3»

نظر نهایی:

به نظر می‌رسد اگر در مثالهای محل بحث، «السموات»، «کم» و مانند آن را مفعول مطلق در نظر بگیریم، شش تالی فاسد صنعتی دارد:

- 1- در مثالهایی مانند «انشأت ذلك الكتاب في ستة ايام في شهر كذا انشاء كاملاً» لازم می‌آید که اگر فعل را مجهول کنیم هر کدام از «ذلك الكتاب»، «في ستة ايام»، «في شهر كذا» و «انشاء كاملاً» به صورت مساوی جایز باشد که نائب فاعل قرار گیرند، چون می‌دانیم اگر مفعول به نداشته باشیم نائب فاعل واقع شدن الفاظ دیگر نسبت به هم اولی‌تی ندارد، همچنان که ابن مالک می‌گوید:
ولا ينوب بعض هذي ان وجد في اللفظ مفعول به و قد يرد
حال آنکه در این موارد باید «ذلك الكتاب» را نائب فاعل کنیم و معامله صنعتی مفعول به با آن می‌شود.
- 2- لازم می‌آید که چه در افعال متعدی و چه در افعال لازم، برای افاده چنین معانی‌ای چون مفعول مطلق اند، مطلقاً اسم منصوب بیاید، ولی در استعمالات می‌گوییم: «فكرت في ذلك الأمر» که گرچه طبق ضابطه‌ی آنها باید «ذلك الأمر» مفعول مطلق باشد، ولی چون فعل لازم است، مجرور به «في» آمده است، در حالی که این موارد را نمی‌توان صناعتاً مفعول مطلق دانست.
- 3- در ساختارهایی نظیر «فكرت أن ذلك الأمر لا ينبغي أن يفعل» یا «عزمت ألا أذهب إلي ذلك المكان» و مانند اینها، لازم می‌آید که مصدر ممول را مفعول مطلق بگیریم، در حالی که مفعول مطلق باید مصدر صریح باشد.
- 4- لازم می‌آید استعمالاتی نظیر «ما أنشأ إلا شعراً زیداً» اجماعاً غلط باشد، زیرا همانطور که در الفیه آمده است: «و ما بالاً أو بانما انحصر آخر و قد يسبق إن قصد ظهر» برخی از نحوین، تقدیم مفعول به را، در صورتی که مستثنی واقع شود، بر فاعل جایز می‌دانند مانند: «فما زاد الا ضعف ما بي كلامها» ولی هیچ کس قائل به تقدیم مفعول مطلق نشده است.
- 5- لازم می‌آید که در مانند «ما خلق الله تعالي من خيبت» آمدن «من» زائده اشتباه باشد، در صورتی که امثال مثال فوق، را همه می‌پذیرند. توضیح اینکه، همانطور که ابن مالک می‌گوید، «من» زائده در شرایط خاصی، بر سر مبتدا، فاعل و مفعول به می‌آید و برخی در مورد مفعول مطلق تأکیدی نیز شاهدهی آورده‌اند که برخی دیگر آن را جواب داده‌اند (مغنی اللیب، بحث من) ولی در مورد مفعول مطلق نوعی کسی شاهد مثالی مبنی بر جواز آمدن «من» زائده بر سر آن، ذکر نکرده است.
- 6- لازم می‌آید که در مثل «أري زیداً عالماً» در معنی «زیداً عالماً» مجموعاً مفعول مطلق باشد، ولی می‌دانیم اگر فعل را مجهول کنیم می‌شود: «يري زيداً عالماً» یعنی مفعول مطلق دو نوع اعراب مختلف می‌گیرد، که این شکلش ممنوع و بی‌سابقه است.

حاشیه:

استاد مصطفی حمیدیه:*

جمله «خلق الله السموات» را در نظر می‌گیریم. اگر سموات، مفعول به ترکیب شود، به اعتقاد نحات مزبور، لازم می‌آید، پیش از خلق، موجود باشد تا اثر فعل خلق را دریافت کنند، در حالی که خلق با صنع فرق دارد و رابطه آن با مخلوق اضافه اشراقیه است. اما اگر دقیق بیندیشیم خواهیم دید بنا بر اعتقاد مزبور، «سموات» باید مفعول مطلق نوعی باشد (چون مفعول مطلق عددی قطعاً و وجداناً نیست و مفعول مطلق تأکیدی هم نیست و گر نه جمله مجهول «خلقت السموات» ناممکن می‌شد لامتناع نیابة المفعول المطلق التأکیدی مناب المفعول به في الافعال المبنية للمفعول)، باید چیزی از قبیل «رجعت قهقري» باشد و من المعلوم وجود الفرق الفارق بینهما.

توضیح ذلك:

«قهقري» نوعی رجوع است و يتحدان اتحاد الكلّي مع مصداقه في الخارج. فان الكلّي الطبيعي ذات مصاديقه بلا فرق و الكلّي العقلي منتزع ذهني لا يوجد في الخارج فضلاً عن أن يتحداً في الخارج.
اما در اضافه اشراقیه درست است که می‌گوییم، مضاف الیه عین اضافه است (مثلاً در تخیل ذهنی، درختی که درست می‌شود همان تخیل است نه چیزی مستقل و جدا که عمل تخیل روی آن صورت بگیرد)، اما به وجهی هم غیر آن است. در مثال فوق، درخت خیالی، به حیثیتی، عین تخیل است و به حیثیتی غیر تخیل. حیثیتی که عینیت ایجاد می‌کند، حیثیت وجودیه است و حیثیتی که غیریت ایجاد می‌کند، اعتبار است. این حیثیت غیرتی است که درخت خیالی را آیه و نشانه می‌کند بر قوت و ضعف خیال. مثلاً شما تصویر خیالی یک شاعر یا رمان‌نویس یا فیلم‌نامه‌نویس را که می‌شنوید به قدرت و عظمت تخیل او پی می‌برید و از آنجا به قوت نفس یا علم او پی می‌برید.
در ما نحن فيه، «سموات»، رابطه‌اش با خلق، همچون رابطه قهقري با رجوع نیست بلکه همچون درخت خیالی با تخیل است، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. لذا حیثیت غیرتی اعتباری توجیه می‌کند که ما سموات را مفعول به بگیریم تا باریک‌بینی‌های فلسفی ما را از درک عرفی زبانی خیلی دور نکند.
*استاد حوزه علمیه خاتم‌الاصیاء (عج)

پی‌نوشتها:

1- ابن هشام، جمال‌الدین، مغنی اللیب عن کتب‌الاعراب، بنی هاشمی، تبریز، چاپ سوم، 1367 ج 2، ص 867

2- السيوطي، جلال الدين، الاشباه و النظائر في النحو، دارالكتب العلميه، بيروت، الطبعة الثانيه، 1428 ج4، ص99
3- مغني اللبيب، ج 2، ص 867